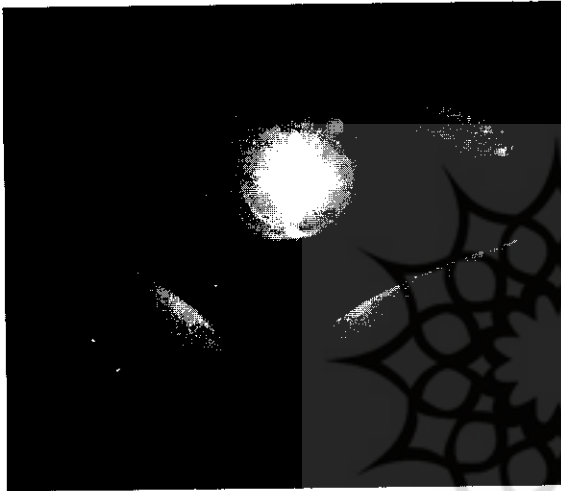


این مقاله را به روان پاک مرحوم والدم آیت‌الله حاج شیخ محمود انصاری قمی تقدیم می‌کنم

تحفه‌ای گرانقدر از کاشمر / ترشیز

(تفسیری معتزلی متعلق به یکی از مکاتب معتزلی خراسان)

• حسن انصاری قمی



مادلونگ برایم روشن شد که استاد نیز تا کنون نتوانسته‌اند هویت دقیق مؤلف را شناسایی کنند.

در این یادداشت نتایجی را که تاکنون درباره هویت کتاب و مؤلف آن به دست آورده‌ام، یا علاقه‌مندان این رشته از مطالعات دینی در میان می‌گذارم.

معرفی نسخه‌ها

در یکی از دو نسخه خطی که نسخه‌های کامل است و شامل فهرست فصول کتاب هم هست، کتاب تنها در یک یادداشت که بر روی برگ نخست کتاب دیده می‌شود، کتابی در اصول دین و مسمی به رکن‌الدین خوانده شده است (هذا الکتاب فی اصول الدین المسمی برکن الدین). اما این نسخه، نسخه‌ای کم و بیش متأخر است (کتابت ظاهراً در سال ۱۱۰۴ قمری در صعده یمن) و اشاره‌ای به نام مؤلف در این نسخه دیده نمی‌شود. در آغاز برخی فصول نیز، کتاب با عنوان کتاب رکن‌الدین خوانده شده است؛ به طوری که این تصور برای خواننده ایجاد می‌شود که تنها هویت شناخته شده از کتاب برای کاتب نسخه، عنوان

حدود دوازده سال پیش از طریق دو تن از دوستان به دو عکس از دو نسخه خطی یمنی کتاب متشابه القرآن دست یافتیم. یکی از این دو نسخه، فقط شامل جزء دوم کتاب بود، اما دیگری نسخه‌ای کامل (جز در پاره‌ای سطور) بود که به همین دلیل امکان تصحیح این کتاب را برای محققان فراهم می‌کرد. با مطالعه کتاب، معتزلی بودن مؤلف آشکار شد، اما به دلیل آنکه هیچ نشانی از مؤلف آن در منابع معتزلی و غیرمعتزلی وجود نداشت و در خود کتاب یا بر روی دو نسخه خطی آن نیز اطلاع قابل توجهی درباره مؤلف وجود نداشت، با وجود اهمیت کتاب، از تحقیق و تصحیح آن صرف نظر کردم. امید من آن بود که شاید روزی اطلاع بیشتری درباره کتاب از لابه‌لای نسخ خطی یمنی یا معتزلی فراهم شود، یا اینکه با کشف نسخ خطی دیگری از این کتاب، بتوان شناخت بهتری درباره آن به دست آورد. درباره کتاب با استاد دکتر حسین مدرسی گفتگو کردم و به ایشان عکسی از نسخه کتاب تقدیم کردم. اما به‌هرحال شناخت کتاب میسر نشد. در سفرهای تحقیقاتی خود به یمن از این کتاب و سایر نسخ خطی آن در کتابخانه‌ها و استادان و علمای یمنی سراغ گرفتم. آنان نیز با آنکه این کتاب را به خوبی می‌شناختند از مؤلف آن اطلاعی نداشتند. روشن بود که گرچه یمن و اوساط زیدی یمن خاستگاه انتشار این کتاب بوده است، آنان فقط به کتابت نسخه‌های کتاب و بعضاً، چنانکه از برخی اجازات زیدی برمی‌آید، به قرائت و تدریس آن می‌پرداختند، بدون آنکه از مؤلف شناخت درستی داشته باشند، و در طول قرن‌ها با تلاش پیگیر، نسخه این کتاب را به همراه ده‌ها کتاب معتزلی حفظ کردند. در یکی دو سال گذشته در پاریس مطلع شدم که استاد مادلونگ علاوه بر این دو نسخه که هم‌اکنون از طریق فهرست نسخه‌های کتابخانه‌های خصوصی یمن استاد عبدالسلام عباس الوجیه شهرت بیشتری پیدا کرده اند، به نسخه یا نسخه‌های دیگری از طریق کشور عمان دسترسی یافته است. هم‌اکنون می‌دانم که استاد به همراه یکی از محققان عمانی در پی ارائه چاپ انتقادی از کتاب است. در گفتگو با استاد

مؤلف از آنان نامی برده متعلق به قرن چهارم‌اند. همین امر شناسایی هویت مؤلف را با مشکل روبه‌رو کرده است. عدم اشاره به موارد تاریخی در کتاب مزید بر علت شده است. بنابراین به نظر نمی‌رسد بتوان به سادگی هویت مؤلف را به دست آورد. برخلاف کتاب‌های معتزلی دیگری که در اختیار نویسندگان زیدی یمن بوده، کتاب طریثی نشانی بسیار کمی، از خود بر جای گذاشته است. علت این امر احتمالاً عدم موافقت زیدیان با برخی از مضامین کتاب بوده است. با وجود اینکه مؤلف از عقاید امامیه انتقاد می‌کند که نشان از عدم دلبستگی به عقاید زیدیه نیز دارد، اشاره‌ای به زیدیه و عقاید آنان ندارد. این امر با توجه به حضور زیدیه معتزلی مشرب در خراسان در قرن‌های چهارم به بعد و آشنایی متقابل زیدیه و معتزله اندکی غریب است.

می‌دانیم که ادبیات متشابهه القرآن‌نویسی در میان نویسندگان مکاتب کلامی و فرق اسلامی بسیار گسترده است و نوشتن کتاب‌های تفسیری یا کتاب‌هایی در زمینه آیات متشابهه قرآن از سوی معتزله یا مکتب‌های کلامی نزدیک به معتزله مانند امامیه و زیدیه امری طبیعی و شایع بوده است.^۱ در مورد تفاسیر بزرگ معتزلی تاکنون از سوی محققان مختلف تحقیقاتی عرضه شده است و هنوز هم جای کار بسیار دارد. امیدواریم با انتشار کتاب التهذیب حاکم جشمی راه برای تحقیقات بیشتر هموارتر شود.

در میان امامیه، در کنار تفسیر التبیان شیخ طوسی و برخی منابع دیگر، کتاب سعدالسعود در نقل پاره‌ای از این تفاسیر و کتب متشابهات معتزلی، زمینه را برای آشنایی امامیه با محصولات ارزشمند معتزله در این باب فراهم کرد. معتزلیان ناچار بودند آیاتی را که از سوی مخالفانشان مورد استناد قرار می‌گرفت، آیات متشابهه بخوانند و تفاسیری متناسب با عقاید خود از آن آیات عرضه کنند. در این میان بحث درباره‌ی آیات مورد تمسک در زمینه تشبیه یا جبر در اولویت بحث‌ها بود. درباره‌ی آیات مورد تمسک جبریان، کتاب چاپ نشده «الرد علی الجبریه القدریه» قاضی ابو عمر خلال بصری معتزلی در قرن چهارم، معاصر ابن‌ندیم، را می‌شناسیم که از دیدگاه معتزلی به آنان پاسخ داده است و ابن‌طاووس از آن در سعد السعود استفاده کرده است.^۲ دو نسخه یمنی این کتاب را که سزگین نیز معرفی کرده است، در دسترس ما قرار دارد.^۳ اینجانب چند سال پیش یکی از این دو نسخه را در یمن مورد مطالعه قرار دادم و نکاتی از آن یادداشت کردم. گویا دانشجویی در یکی از دانشگاه‌های آمریکا قصد چاپ آن را دارد. اما معروف‌ترین کتاب در زمینه آیات متشابهه در میان معتزلیان، بی‌شک کتاب متشابهه القرآن قاضی عبدالجبار است که به چاپ هم رسیده است. در میان امامیه متمایل به معتزله نیز کتاب حقائق التأویل فی متشابهه التنزیل شریف رضی را می‌بایست نام برد که درست در همین موضوع

رکن‌الدین بوده است. عکس نسخه کامل کتاب در ۴۳۹ صفحه است. اما در نسخه دیگر کتاب که منحصراً شامل جزء دوم کتاب است و از فصل پنجم و از کلام در وعید آغاز می‌شود، نام کتاب بر روی برگ نخست به وضوح «متشابهه القرآن» خوانده می‌شود. این نسخه مجموعه‌ای است با سه کتاب که کتاب مذکور نخستین کتاب آن مجموعه است. آخرین کتابت آخرین کتاب این مجموعه در آخر صفر ۷۵۵ بوده است. از این‌رو، می‌توان این نام را عنوان اصلی کتاب دانست، گرچه این احتمال نیز وجود دارد که عنوان یاد شده تنها اشاره‌ای به موضوع کتاب باشد و نه عنوان واقعی کتاب. اما نکته جالب توجه درباره‌ی این نسخه این است که این نسخه به وضوح نام مؤلف را بیان می‌کند. در همان برگ آغازین و زیر نام کتاب، از مؤلف با عنوان کامل «الشیخ الامام الاجل رکن‌الدین ابوطاهر الطریثی» نام می‌برد و تصریح می‌کند که کتاب امامی وی بوده است. بنابراین عنوان «کتاب رکن‌الدین» در نسخه کامل، یعنی کتابی تألیف رکن‌الدین و نه کتابی به نام رکن‌الدین. نسخه کهن‌تر نسخه‌ای خوش خط و واضح است و برای تصحیح جزء دوم به کار می‌آید. در این نسخه، علاوه بر نیمه دوم کتاب، نسخه‌های کهن تفسیر غریب القرآن ابن عزیر سجستانی و الرسوخ فی علم الناسخ و المنسوخ عبدالقاهر بغدادی (هر دو چاپ شده است) نیز موجود است. از کم و کیف نسخه یا نسخه‌های دیگری که در اختیار استاد مادلونگ است خبر ندارم و چنانکه گفتیم در یمن نیز به نسخه دیگری دسترسی پیدا نکردم.

معرفی کتاب و مؤلف

موضوع کتاب، آیات متشابهه قرآن است و نویسنده‌ای معتزلی آن را نگاشته است. به احتمال زیاد، این اثر جزء کتاب‌هایی بوده که از سوی زیدیان ایرانی یا یمنی از ایران و به احتمال ضعیف از عراق، به یمن آورده شده بوده است. زید بن الحسن بن علی البیهقی که از علمای زیدی / معتزلی ایرانی بود در سال ۵۴۱ به یمن آمد و با خود شماری کتاب معتزلی به یمن آورد؛ این کتاب نیز شاید به همین طریق به یمن رسیده است. همچنین احتمال دارد قاضی جعفر ابن عبدالسلام یا دیگر کسانی که از عوامل مهم انتقال میراث معتزله ایران و عراق به یمن بوده‌اند، این کتاب را به یمن برده باشند. این مسئله به زمان حیات مؤلف کتاب بستگی دارد. به‌هرحال با توجه به ایرانی بودن مؤلف، ریشه این انتقال را می‌توان از ایران دانست. مگر آنکه فرض کنیم نویسنده با وجود ایرانی بودن، در جای دیگری، برای مثال بغداد، کتاب خود را نوشته باشد. متأسفانه از این مؤلف ایرانی در هیچ کجا نامی نیامده است.

نکته مهم در کتاب طریثی، موارد محدود نقل نظریات معتزلیان متقدم بر مؤلف است. متکلمان معتزلی یا غیرمعتزلی که



معروف و نهی از منکر پرداخته است.

فصل ششم درباره امامت است. مؤلف در بحث امامت به نقد دیدگاه‌های نص گرایانه امامیه و بکریه توجه داشته و عقیده امامیه را درباره عصمت امامان یا استناد افضلیت حضرت امیر سلام الله علیه به قرآن را مورد مناقشه قرار می‌دهد. البته وی قائل به افضلیت ابوبکر بر اساس آیات قرآن هم نیست^۶، ولی به چهار خلیفه نخست اعتقاد دارد^۷. از نکات جالب توجه کتاب این است که گرچه مؤلف از هشام بن الحکم در کنار مقاتل بن سلیمان به عنوان یک مشبهی یاد می‌کند^۸، ولی اعتقاد بیشتر شیعه را اعتقاد موحدین می‌داند و آنان را در حقیقت از تشبیه مبرا می‌داند^۹. این امر طبعاً به گرایش غالب شیعیان امامی از قرن چهارم به بعد مربوط می‌شود که گرایش تنزیهی در میان آنان گسترش پیدا کرد. از این نوشته روشن می‌شود که وی با کتاب‌های امامیه آشنایی خوبی داشته است^{۱۰}.

فصل هفتم درباره عصمت انبیاست. فصل هشتم درباره طعن‌هایی که بر قرآن زده شده و پاسخ به آنها.

فصل نهم درباره مباحث دقیق الکلام است که موضوعات متنوعی در آن طرح شده که عمده آنها برخلاف عنوان فصل به مباحث دقیق الکلام مرتبط نیست بلکه مباحثی مانند خلق قرآن و معراج و عذاب قبر و مسئله عروج مسیح و موارد بسیار متنوع و غیر مرتبط با یکدیگر را نیز شامل می‌شود. مؤلف، مخالف معراج به معنای صعود پیامبر اکرم به آسمان است و آن را تنها در حد اسراء می‌داند^{۱۱}. صعود مسیح به آسمان را نیز رد می‌کند و اشاره قرآن را به معنای مرگ مسیح می‌داند^{۱۲}. عذاب قبر را هم به معنای عذاب روح تنها در قبر رد می‌کند و آن را به شرط بازگشت روح به جسد و تحمل عذاب محتمل می‌داند^{۱۳}. بخش دقیق الکلام در مجموع ۲۳ باب است. فصل دهم درباره اصول فقه و فتواست. که

است. کتاب ما نیز در شمار همین کتاب‌هاست که البته بررسی ویژگی‌ها و امتیازات آن نسبت به دیگر کتاب‌های نوشته شده در این زمینه نیازمند مطالعه‌ای گسترده تر است. اما همین مقدار باید گفت که این کتاب به دلیل موضوع بندی آن بر اساس موضوعات کلامی و نظم ویژه‌ای که بر آن حاکم است و همچنین به دلیل تفصیل در مباحث از نمونه‌های قابل توجه این نوع ادبی است. این در حالی است که کتاب قاضی عبدالجبار بر اساس نظم سور قرآن تنظیم شده است. مقایسه محتویات و مطالب کتاب مورد بحث با کتاب قاضی عبدالجبار، احتمالاً به کسب اطلاعات بیشتر درباره زمان تدوین این کتاب و هویت مؤلف آن خواهد انجامید. مؤلف هیچ‌گاه در کتابش نامی از قاضی عبدالجبار به میان نیاورده است و همین امر این پرسش را مطرح می‌کند که آیا او پس از قاضی عبدالجبار می‌زیسته است، یا معاصر یا حتی متقدم بر وی بوده است. اگر عصر مؤلف را پس از قاضی عبدالجبار فرض کنیم، عدم ذکر قاضی در این کتاب بسیار سؤال برانگیز خواهد بود. چرا که سیطره علمی قاضی عبدالجبار بر معتزله پس از خود چندان بوده است که بعید است مؤلف ما که از دیگر سو می‌دانیم معتقد به اعتزال بوده، از وی نامی نیاورد و از کتابش در زمینه متشابه القرآن بهره‌ای نبرده باشد. به هر حال کتاب ما نسبت به کتاب قاضی عبدالجبار از امتیازاتی برخوردار است. مهم‌تر از همه باید تفصیل این کتاب و اشتغال بر بحث‌هایی را متذکر شد که در کتاب قاضی عبدالجبار دیده نمی‌شود.

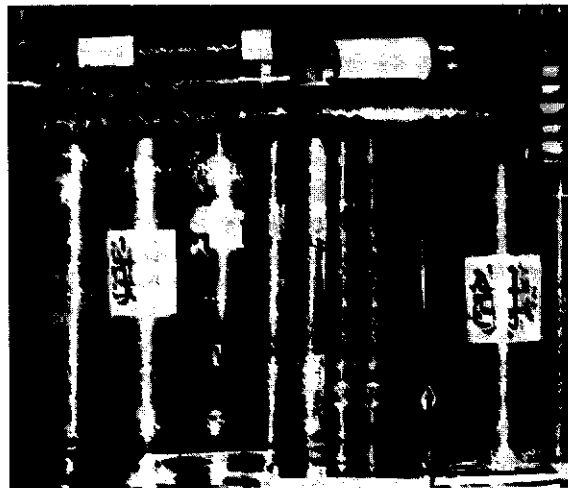
مؤلف، کتاب را به ده فصل و هر فصل را در چندین باب تنظیم کرده است. تعداد ابواب، بسته به اهمیت فصول، متفاوت است. در فصل اول از اصول تاویل درست و موضوع آیات متشابه به طور کلی سخن به میان آورده است. فصل دوم درباره توحید و موضوع آیات تشبیهی قرآن است. مؤلف به عقاید اشعریان و حنابله و حشویه در باب توحید اشاره می‌کند^{۱۴}. تقریباً از اواخر قرن چهارم، انتقاد از عقاید ابوالحسن اشعری با مطرح ساختن اصطلاح اشاعره آغاز شد. در آغاز، مخالفان بیشتر با عنوان ابن ابی بشر از ابوالحسن یاد می‌کردند و در کتاب‌های معتزلیانی مانند قاضی عبدالجبار این نکته قابل مشاهده است. مؤلف ما گاه در بررسی عقاید ابوالحسن اشعری از همین نام اشعری استفاده کرده است^{۱۵}. فصل سوم درباره تعدیل و تجویر است که در آن در مورد آیات جبری قرآن و مباحث عدل و ظلم و مشیت و هدایت و اضلال و استطاعت و جز آن بحث شده است.

فصل چهارم درباره منزله بین المنزلتین است. این فصل که به مباحث اسماء و احکام پرداخته، به عقاید مرجئه و خوارج در باب فاسق انتقاد و از موضع معتزلی دفاع کرده است. فصل پنجم درباره وعید است و همچنین بابی از آن به امر به

مانند حشویه، عقاید تشبیهی را رد می‌کند و عقاید اصحاب حدیث مانند احمد بن حنبل و امثال او را به نقد می‌کشد. به‌هر حال در طریثیت از وجود کرامیان، در قرن پنجم قمری اطلاع داریم؛ از یکی از شاگردان ابوبکر محمد بن الهیصم کرامی در سیاق فارسی (منتخب صریغینی) نام برده شده است.^{۱۸} به‌هر حال بر این اساس احتمال اینکه او نویسنده‌ای متعلق به دوره معاصر قاضی عبدالجبار یعنی اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم یعنی معاصر غزنویان باشد دور نیست. نگاهی به هویت و پیشینه ناحیه‌ای که او به آنجا منسوب است، می‌تواند به شناخت شخصیت وی کمک کند.

طریثیت / تُرشیز

طریثیت یا تُرشیز که همین کاشمر کنونی استان خراسان است، قصبه (ولایت / کوره پشت / پشت / بشت / بُست) در جنوب غربی نیشابور بوده و گویا از آن رو به آن پشت می‌گفته اند که به مثابه پُشت / ظُهر نیشابور بوده است. این ناحیه در حقیقت در منطقه تاریخی فُهستان، در جنوب رشته کوه سرخ که آن را از ولایت نیشابور جدا می‌کرد، قرار داشت و گاهی جزء ولایت نیشابور شمرده می‌شد. در قرن چهارم، بست یکی از دوازده رستاق نیشابور قلمداد می‌شده است. ابن اثیر^{۱۹} ناحیه تُرشیز را از «اعمال» بیهقی خوانده است. ده کُندر هم که کُندری، وزیر حنفی معروف سلجوقی به آنجا منسوب است، از دهات همین ناحیه بوده است.^{۲۰} یاقوت^{۲۱} می‌نویسد که «طریثیت» نام ناحیه‌ای است در نیشابور (طبعاً به معنای وسیع آن) که قصبه آن طریثیت نام داشته است. در منابع قدیمی گفته شده است که در زبان فارسی به این ناحیه تُرشیز گفته می‌شده است، نامی که بعداً به کلی جای طریثیت / طریثیت را گرفت و از این رو علمای متأخر این شهر را تُرشیزی می‌خواندند. تُرشیز فارسی از همین کلمه طریثیت آمده است که یاقوت به آن اشاره دارد و گاه به صورت تُرشیش نیز خوانده می‌شده است. طریثیت در روزگار سمانی و حتی تا زمان یاقوت در اختیار اسماعیلیان قلاع بوده است.^{۲۲} به گزارش یاقوت این ناحیه از حدود سال ۵۳۰ قمری در اختیار ملاحده اسماعیلی بوده است. پیش از این تاریخ یعنی در نیمه دوم قرن پنجم نیز این شهر محل اسماعیلیان بوده است و حتی بنا بر گزارش حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده^{۲۳} می‌دانیم که در ۴۸۳ ق حسین قایینی فرستاده حسن صباح، حاکم تُرشیز شد.^{۲۴} یاقوت تصریح می‌کند که پیش از تاریخ مسلط شدن اسماعیلیان بر این منطقه، در این ناحیه شماری از علما برخاستند که طبعاً منظور وی بیشتر عالمان حدیث است.^{۲۵} از شماری از آنان در منابع رجالی و تاریخی نام برده شده است. برای مثال می‌دانیم که عالمی به نام ابوبکر عبدالله بن محمد بن طاهر الطریثیتی (متوفی ۵۰۳ ق) از این منطقه



در این بخش به برخی مباحث علم فقه پرداخته است که به دلیل آنکه دیدگاه معتزلی نسبتاً کهنی را مطرح می‌کند، حائز اهمیت است.

مؤلف در آغاز هر فصل، الزامات اقوال مخالفان را بررسی کرده است.^{۱۵} وی عمدتاً در مباحث خود به شعر، لغت و گاهی نقل حدیث توجه دارد و در مقدمه می‌نویسد که اختلافات مذاهب به دلیل اختلاف در تأویل است^{۱۶} و به همین دلیل وی به نگارش این کتاب اقدام کرده تا در ابواب متعلق به کلام فنون مختلف آیات متشابه را بررسی کند. وی می‌نویسد که فقط به ابواب کلامی بسنده می‌کند و به اختلافات فقهی و آیات متشابه در این باره نمی‌پردازد. همچنین مؤلف در مقدمه^{۱۷} تصریح می‌کند که کتابی را پیش از خود نیافته است که در این موضوع کامل باشد، بلکه هر یک از نویسندگان پیشین به موضوعی خاص توجه نشان داده است؛ برای مثال آنچه درباره جبر یا عصمت انبیا نوشته شده است. بدین ترتیب اگر او پس از قاضی عبدالجبار می‌زیسته، از کتاب او اطلاعی نداشته است. اما این نکته می‌تواند این فرض را تأیید کند که او احتمالاً هم دوره قاضی یا شاید اندکی متقدم بر وی بوده و از محصول علمی او اطلاعی نداشته است. تنها مقایسه بسیار دقیق دو کتاب می‌تواند ما را در این امر یاری کند. از دیگر سو، شاید منظور مؤلف ما از کتابی که درباره تفسیر آیات متشابه در زمینه جبر نوشته شده کتاب پیشگفته ابو عمر خلال باشد.

درباره زمان حیات مؤلف می‌توان نکات دیگری را هم مطرح کرد. البته در این باره فقط باید به پاره‌ای از حدس‌ها و گمانه‌ورزی‌ها پناه برد. برای مثال تا آنجا که می‌دانم در این کتاب نامی از کرامیه نیامده است. این امر می‌تواند ریشه در قدرت کرامیان در خراسان و به ویژه در نیشابور در عصر غزنویان داشته باشد که شاید به همین دلیل نویسنده از ذکر صریح آنان اجتناب کرده و همواره با عناوینی

قاضی عبدالجبار هم از همین بُشت، که بعضاً بست نیز خوانده می‌شده، برخاسته بوده است و نه از بُست سیستان. در آن صورت می‌توان ریشه‌های اعتزال را در این ناحیه روشن‌تر دید. این احتمال پیشتر در مقاله‌ای که درباره بُستی در همین مجله نوشته بودم، مورد توجه من قرار نگرفت. به‌رحال با وجود نزدیکی این ناحیه به نیشابور و مناطق قریب به آن چون بیهق که معتزلیان در این مناطق سابقه حضور داشته‌اند، می‌توان محیط نشو و نمای نویسندگان را بررسی کرد.

اعتزال خراسان

برای شناخت محیط علمی مؤلف بهتر است اندکی درباره معتزلیان خراسان سخن گوئیم. می‌دانیم که خراسان در قرون نخستین اسلامی یکی از مراکز فعالیت معتزلیان بوده است. این امر تا اندازه‌ای به دلیل گسترش و نفوذ حنفی‌گری در این خطه بود که چنانکه می‌دانیم تا پیش از گسترش ماتریدی‌گری در میان حنفیان، مکتب کلامی اعتزال در میان آنان از نفوذ و توسعه قابل توجهی، به ویژه در مناطق شرقی دارالاسلام و به طور خاص در خراسان و ری برخوردار بود. در بغداد نیز اعتزال در میان حنفیان نفوذی قوی داشت و در این مورد تا کنون تحقیقاتی صورت پذیرفته است. حضور ابوالقاسم بلخی، متکلم دانشمند معتزلی در بلخ و محدوده خراسان بزرگ و فعال شدن مکتب معتزلی عسکر مکرّم در خوزستان ایران و بعدها انتقال مکتب اعتزال بهشمی به منطقه ری و نواحی آن و فعال شدن زیدیان این مناطق در زمینه اعتزال و برآمدن دانشمندان طراز اول معتزله در شهرهایی از ایران، بر اهمیت مکتب اعتزالی خراسان افزود. در شهرهایی مانند نیشابور و نواحی اطراف آن در قرن‌های چهارم تا ششم قمری شماری از دانشمندان معتزلی را می‌شناسیم. اطلاعات ما در این باره برخاسته از شماری از کتاب‌های تاریخ محلی مانند کتاب سیاق فارسی و کتاب‌های طبقات معتزله و از همه مهم‌تر اطلاعاتی است که از سوی حاکم چشّمی که خود معتزلی و خراسانی بوده است در اختیار داریم. کتب عمومی طبقات و تواریخ رجال هم مانند الاتساب سمعانی که خود به خراسان بزرگ وابسته بوده است، اطلاعاتی در این باره در اختیار ما قرار می‌دهند. درباره خوارزم به طور روشن‌تری از تداوم مکتب اعتزالی تا سده‌های بعدی اطلاع داریم. این به دلیل حضور متکلمان بزرگی مانند ملاحمی صاحب کتاب المعتمد و شاگردان و مکتب کلامی او بوده است؛ به طوری که بر خلاف بسیاری دیگر از نقاط، اعتزال در خوارزم تا مدت‌های مدیدی همچنان در میان حنفیان این منطقه حضور و بروز داشت. با این وصف تاکنون تحقیق جامعی درباره معتزلیان خراسان صورت نگرفته است. از جمله درباره گرایش‌های

برخاسته بوده که ابن طاووس از کتاب لطائف المعارف وی نقل می‌کند.^{۲۶} از یک ابوطاهر طریثی در قرن پنجم خیر داریم که نامش ابراهیم بن الیث بن حسن الصوفی بوده و از محدث سنی اخو تبوک (متوفی ۳۹۶ ق)^{۲۷} روایت می‌کرده است. ابن عساکر در تاریخ دمشق^{۲۸} از وی نام برده است. این شخص البته شخص مورد نظر ما نیست. ابوطاهر طرطوسی یا طرسوسی (به هر دو صورت آمده است) مؤلف ابومسلم نامه و داراب نامه و آثار دیگر که در قرن ششم زندگی می‌کرده، نیز شاید به طریث / طرثوث(؟) منسوب بوده است؛ چرا که اگر لقب او را در اصل طرسوسی و نه طرطوسی بگیریم، با توجه به ایرانی بودن داستان‌های او، می‌توان بیشتر او را به این ناحیه و نه چنانکه گفته‌اند به نقاط غربی جهان اسلام منسوب کرد، به این صورت که در لقب او طرثوث صورتی از طریث بوده و حرف ثاء نیز به صورت سین نوشته شده است. در حقیقت این تغییر، صورتی از فارسی کردن کلمه طریث بوده است. اگر چنین باشد، باید لقب او را طرسوسی، یعنی با ضمّه خواند و نه با فتحه. در این صورت شباهت کتبه ابوطاهر با نویسنده ما نکته جالب توجهی خواهد بود. ابوطاهر طرسوسی را با نام محمد بن حسن بن علی بن موسی خوانده‌اند.^{۲۹} جالب اینکه نیای مؤلف لطائف المعارف نیز طاهر بود. با توجه به اینکه نویسنده ما هیچگاه به عقاید باطنیان و اسماعیلیان اشاره‌ای ندارد و حتی در مواردی که، به شیوه نویسندگان غیراسماعیلی، نام آنان را در کنار نام کسانی مانند فلاسفه و بدعت‌گرایان می‌گذارد^{۳۰}، از آنان نامی نمی‌برد، شاید بتوان استنباط کرد که تمایلی به اسماعیلیان نداشته و به این دلیل از آنان نامی نمی‌برد که به سبب سیطره‌شان بر ناحیه سکونت وی از آنان هراس داشته است. این در حالی است که مؤلف کتابش را درباره تأویل درست آیات متشابه نوشته که طبعاً این مسئله با کلیت عقاید اسماعیلیان درباره تأویل مرتبط است. جالب توجه اینکه در فصل نخست، مؤلف درباره اصول تأویل درست سخن گفته، اما به باطنیان اشاره‌ای نکرده است. نمی‌توان گفت که شاید با اسماعیلیان آشنا نبوده است؛ چرا که اسماعیلیان از دیرباز در خراسان می‌زیسته‌اند. مگر اینکه فرض کنیم که او نویسنده‌ای متعلق به اوایل قرن پنجم بوده که در آن زمان اسماعیلیان هنوز در این شهر احتمالاً فعالیتی نداشته‌اند. البته این فرض‌ها زمانی منطقی خواهد بود که او را مقیم همین منطقه هم بدانیم. این در حالی است که اشخاصی که در لقب به شهر خود منسوب می‌شوند، معمولاً در آنجا ساکن نیستند. در عین حال باید توجه داشت که شاید لقب طریثی از سوی دیگران بر او اطلاق می‌شده و او در منطقه طریث با این عنوان عام، که شامل همشهری‌های خودش هم می‌شده، خوانده نمی‌شده است. از سوی دیگر، شاید ابوالقاسم بُستی، شاگرد معتزلی و زیدی

«المعتزلة»^{۳۸} به کار می‌برد. گاهی به کتب متکلمان به شکل کلی ارجاع می‌دهد^{۳۹} و گاهی نیز با عنوان کلی متکلمان از عقیده دفاع می‌کند.^{۴۰} برخی اوقات هم تعبیر «صاحبنا» را می‌آورد^{۴۱}؛ ولی به هر حال او از برخی معتزله با عنوان کلی «مشایخنا» یاد می‌کند که اصطلاح معمول معتزله است.^{۴۲}

به‌طور کلی همه چیز در کتاب متشابه القرآن حکایت از اعتزال دارد، ولی سؤال اینجاست که کدام اعتزال. جالب توجه اینکه آنگاه که از اعتقاد موحدین در برابر اهل تشبیه یاد می‌کند و به اکثر شیعه در کنار مرجئه و خوارج اشاره می‌کند، در مورد معتزله تنها جماعتی از آنان را در این شمار می‌آورد^{۴۳}. این امر سؤال‌انگیز است.

دوره زمانی متکلمانی که از آنان نام می‌برد، می‌تواند حاکی از آن باشد که احتمالاً معاصر قاضی عبدالجبار یا حتی اندکی متقدم‌تر بوده است. عقایدی نیز که از سوی وی مطرح می‌شود در موارد متعددی که مورد مطالعه اینجانب قرار گرفت، به هیچ روی تأثیر مراحل متأخرتر را نشان نمی‌دهد. به‌طور کلی، کتاب به دلیل اینکه وارد بسیاری از جزئیات کلامی و دقیق نمی‌شود، نمی‌تواند ما را در این بررسی کاملاً یاری کند. اما مورد دیگری که می‌توان آن را به‌طور جدی‌تری دنبال کرد، این احتمال است که وی به مکتب متمایزی از معتزلیان وابسته بوده باشد. در طرح مباحثی از کتاب وی تا اندازه قابل توجهی مستقل از جریان بهشمی یا حتی بغدادی که توسط ابوالقاسم بلخی در خراسان منتشر شده بود، به نظر می‌آید. یک مورد در کتاب شاید بتواند کلید این معما باشد:

ابوزید بلخی و مؤلف ما

مؤلف ما در بحث کیمیا و رد آن به مباحث فیلسوف و متکلم دانشمند معاصر ابوالقاسم بلخی، یعنی ابوزید بلخی در کتاب تقاسیم العلوم / یا اقسام العلوم (چنانکه در منابع دیگر چنین آمده است) اشاره می‌کند. عبارت وی در این مورد چنین است: «...وفیما ذکره شیخنا ابوزید البلخی فی کتابه فی تقاسیم العلوم غنیه و کفایه»^{۴۴}. این تعبیر بسیار مهم و اساسی است. نخست از این جهت که یک معتزلی از ابوزید احمد بن سهل بلخی (ح ۲۳۵ - ۳۲۲ ق) که شهرتی به اعتزال ندارد، به عنوان مرجع خود نام می‌برد و مهم‌تر اینکه از وی با عنوان «شیخنا» یاد می‌کند. درباره ابوزید بلخی متأسفانه تحقیق مهمی صورت نگرفته و تقریباً تمامی آثار او با یکی دو استثنا از میان رفته است. البته کتاب مصالح الابدان و الانفس او را فؤاد سزگین به صورت فاکسیمیله منتشر کرده است^{۴۵}. اما از آنچه که این ندیم در کتاب الفهرست نوشته و مطالب مهمی که یاقوت حموی در معجم الابداء درباره او به نقل از منابع نزدیک به بلخی آورده، می‌دانیم که او دانشمندی جامع الاطراف با علایق فلسفی بوده که حتی او را در شمار

مختلف آنان از نقطه نظر تمایل به یکی از سه مکتب اعتزالی بصری، بغدادی یا تمایل به مکتب ابوالحسین بصری املاحمی. برای مثال می‌دانیم که حاکم چشمی در قرن پنجم بر مذهب بهشمی بوده و تمایلی به مکتب ابوالحسین نداشته است. اما در مورد برخی شاگردان یا معتزلیان پس از او در خراسان البته وضع متفاوت بوده است. چرا که به تدریج تمایل به مکتب ابوالحسین جای مذهب بهشمی را در میان معتزلیان خراسان گرفت. در مورد زمخشری (نسلی پس از حاکم چشمی)، براساس تحقیق دو استاد معتزلی شناس آقای مادونگ و خانم اشمیتکه، در برخی مسائل کلامی تمایل به ابوالحسین دیده می‌شود. حضور ابوالقاسم بلخی در منطقه خراسان بزرگ در تمایل به مکتب معتزلیان بغدادی در میان خراسانیان مؤثر بوده است. این امر هنوز کاملاً مورد مطالعه قرار نگرفته است، اما مسلماً دامنه این تأثیر به نقاط دیگر ایران هم می‌رسید. کما اینکه در مورد شهر ری می‌دانیم که نفوذ ابوالقاسم و دامنه بحث‌ها و مناقشات او به آنجا هم رسیده بوده است. به نظر ما کتاب متشابه القرآن طریثی نمونه‌ای از کتاب‌های تدوین شده توسط معتزلیان خراسان است که می‌تواند پرتوی روشن بر نوعی از اعتزال این منطقه مهم بیاندازد.

مکتب کلامی مؤلف

بررسی عقاید مؤلف و مقایسه آنها با اندیشه‌های بغدادی و بصری حتماً ما را در راهنمایی به منظومه فکری او و تفاوت‌ها و مشابهت‌های افکارش با این دو مکتب معتزلی و شاید مکتب ابوالحسین کمک خواهد کرد. این کار پس از انتشار متن کتاب البته با سهولت بیشتری می‌تواند دنبال شود. از مواردی مانند اینکه نویسنده ما از عقاید پیش از سیطره ابوالحسین بصری حمایت می‌کند، روشن می‌شود که به آن دوره متعلق بوده است. نمونه روشن حمایت او از نظریه شیثیت معدوم است که می‌دانیم معتزلیان هوادار ابوالحسین آن را رد می‌کرده‌اند^{۴۶}. از دیگر سو، وی گاهی به ابوهاشم جبایی، پیشوای بهشمیه ارجاع می‌دهد. در رد خود بر امامیه در موضوع حدیث غدیر به کتاب ابوهاشم در رد بر امامیه اشاره می‌کند و به آن ارجاع می‌دهد و از وی با تعبیر رحمه‌الله یاد می‌کند^{۴۷}. در یک جا نیز از ابوعلی جبایی و «جماعة من أهل النظر» یاد می‌کند^{۴۸}. در همین جا از ابراهیم نظام و جعفر بن مبشر، از متکلمان، نام برده است^{۴۹}. همچنین از جعفر بن حرب با عنوان شیخنا یاد می‌کند^{۵۰}. یک جا نیز در کنار ابوالهذیل و ابو علی جبایی، از ابو محمد عبدالله بن العباس (رامهریزی) نام برده و آنان را مشایخنا خوانده است^{۵۱}. این رامهریزی شاگرد ابوعلی جبایی بوده است که اخبار او در کتاب‌های معتزله و دیگران آمده است. اصولاً مؤلف ما اصطلاح «اهل العدل»^{۵۲} را بیش از

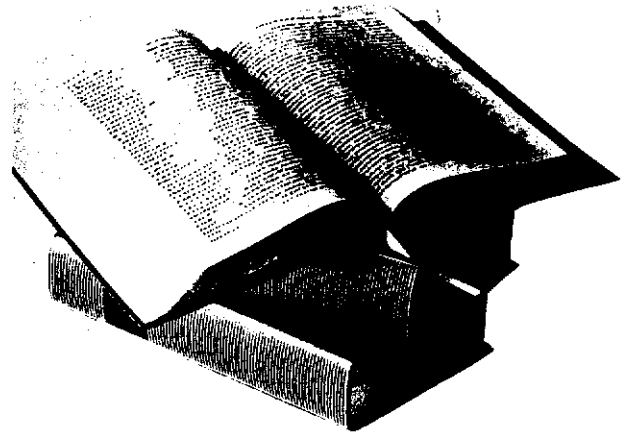
بوده و نه بحث درباره نظم قرآن به حسب اصطلاح معروف. البته چنانکه گفته اند، ابوزید در این کتاب تنها به ذکر سرائر قرآن و معانی پاره‌ای از آیات توجه داشته و تفسیر او تفسیر تمامی قرآن نبوده است. این کتاب سخت مورد ستایش منابع قرار گرفته است. بنابراین او در هر دو کتاب تأویلات و نظم القرآن به مباحث تفسیری و تأویلی پرداخته بوده است. تفسیر نظم القرآن ابوزید کتاب بزرگی بوده، چرا که آن را با تفسیر ابوالقاسم بلخی مقایسه کرده‌اند و تفسیر بلخی را مهم‌تر دانسته‌اند. اما نفس این مقایسه حاکی از اهمیت تفسیر ابوزید است.^{۴۲}

احتمالاً سنتی از معتزلیان خراسان دست کم به پاره‌ای از اندیشه‌های ابوزید تعلق خاطر داشته و آن را حفظ و تداوم بخشیده‌اند. نویسنده ما نیز احتمالاً در همین شمار بوده است. این امر در میان معتزلیان نقاط دیگر دیده نمی‌شود. اگر این فرض درست باشد، بعید نیست که مؤلف ما در این کتاب از کتب تفسیری و اندیشه تأویلی ابوزید بلخی کمک گرفته باشد، اندیشه‌ای که معتقد بوده است در تأویل قرآن باید از شیوه‌ای خاص تبعیت کرد و از درافتادن در تأویل‌های نادرست و از جمله تأویل‌های اسماعیلیان اجتناب کرد. این عقیده ابوزید را منابع یاقوت حموی تأیید کرده است. شاید بتوان پاره‌ای از مبانی فکری طریثی را در همین تعلق خاطر و حتی تداوم سنت ابو زید بلخی تفسیر کرد. علاوه بر ارجاع مؤلف ما به کتاب ابوزید در بحث کیمیا و رد آن که از منبع دیگری نیز عدم اعتقاد ابوزید به آن و اینکه آن را محال می‌دانسته است را مطلعیم^{۴۳}، موارد دیگری هم نزدیکی مؤلف ما را به ابوزید نشان می‌دهد. از جمله اینکه وی اصلاً انتقادی از زیدیه نمی‌کند؛ همچنین این مورد که درباره ابو زید نیز گفته اند که از تفضیل صحابه بر یکدیگر امتناع می‌کرده است^{۴۴} عقیده‌ای که زمینه آن را در ابوطاهر طریثی نیز، چنانکه قبلاً گفتیم، می‌بینیم. در همین شمار است اتفاق نظر هر دو تن درباره ابطال احکام النجوم که در ارتباط با ابو زید مورد اشاره یاقوت قرار گرفته است^{۴۵}. ابوزید کتابی هم در این باره داشته است (کتاب ما یصح من احکام النجوم). درباره کتاب عصمة الانبیاء ابوزید، من احتمال می‌دهم که این کتاب منبع فصلی بزرگ در کتاب مؤلف ما درباره عصمت انبیاء بوده است. به احتمال قوی ابوزید در این کتاب به آیات متشابه در مورد خطاهای انبیا پرداخته بوده است. در این صورت اشاره طریثی در مقدمه کتاب به کتابی در این زمینه که پیش از او نوشته شده^{۴۶}، احتمالاً اشاره‌ای است به کتاب ابوزید بلخی.

امیدوارم بررسی بیشتر در مورد این کتاب ارزشمند پس از انتشار کتاب توسط استاد مادلونگ تسهیل شود.

بی‌نوشت‌ها:

۱ - برای نمونه بنگرید به: فهرست ابن ندیم، ص ۳۹، ۴۱، ۵۸،



شاگردان یعقوب بن اسحاق کندی نیز خوانده اند. نیز می‌دانیم که ابوالحسن عامری، فیلسوف نامدار شاگرد او بوده و حتی احتمال شاگردی محمد بن زکریای رازی در خدمت او هم مورد اشاره قرار گرفته است. ابو زید بلخی با ابوالقاسم بلخی، متکلم معتزلی رفاقت و همکاری داشته و حتی هر دو با هم منطبق خوانده بودند. ابوالقاسم از او ستایش می‌کند و او را بر خلاف آنچه که دشمنانش می‌گفتند و وی را متهم به الحاد می‌کردند، موحد می‌داند، چیزی که توسط ابن حجر عسقلانی یا منبع او به اعتزال تفسیر شده است^{۴۷}. شاگردی وی نزد کندی هم مسئله قرابت او را با معتزله تأیید می‌کند، چرا که خود کندی با معتزلیان نزدیک بود. عناوین تألیفات او هم نشان از اهتمام ابو زید به مسائل کلامی دارد^{۴۸}. از دیگر سو گفته شده است که وی در آغاز امامی بوده و در حدود سال‌های پیش از آغاز غیبت صفرا در سفر به عراق (بغداد) در پی آن بوده که امام را دریابد و بشناسد و در مذهب امامی تحقیق کند^{۴۹}. اما گفته اند که وی از مذهب امامی دست شسته بود. ابو حیان توحیدی^{۴۹} نقل کرده که او زیدی بوده است و برخی منابع بر تسنن او تأکید دارند. با توجه به قرابت او با ابوالقاسم بلخی و قرابت ابوالقاسم با زیدیه در شمال ایران، احتمال زیدی بودن او دور نیست. به هر حال وی اگر هم زیدی بوده، چنانکه گفته اند، عقاید معتدل نسبت به صحابه داشته است. اما نکته جالب، توجه ابوزید به مسئله تأویل قرآن است که می‌دانیم در این زمینه کتاب مهمی داشته (با نام کتاب البحت عن التأویلات) که آن را کبیرخوانده اند و گفته اند خشم اسماعیلیان را از او ایجاد کرده بوده است^{۵۰}. این کتاب مورد ستایش بلند منابع بعدی قرار گرفته است^{۵۱}. در منابع از تفسیر وی نیز نام می‌برند، که احتمالاً غیر از کتاب پیشگفته بوده است. از نقل یاقوت حموی، چنین بر می‌آید که مراد از کتاب نظم القرآن ابوزید، همین کتاب تفسیر



- ۲۱۳، ۲۱۹؛ نیز بنگرید به: صاحب بن عباد، رسالة الهدایة، ص ۴۸
- ۲ - ص ۲۴۱ و موارد دیگر
- ۳ - نیز بنگرید به: کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس، شماره ۴۹۹، ۴۵۷
- ۴ - ص ۱۷ از نسخه عکسی کامل کتاب. از این پس تمامی ارجاعات به همین نسخه است که عکسی از آن در مرکز احیای میراث اسلامی قم نیز موجود است.
- ۵ - ص ۲۷۸
- ۶ - ص ۲۶۲ به بعد؛ رد افضلیت حضرت امیر در ص ۲۷۰
- ۷ - ص ۲۷۳
- ۸ - ص ۲۷۰
- ۹ - ص ۱۷
- ۱۰ - همانجا
- ۱۱ - ص ۲۷۳
- ۱۲ - ص ۴۱۴
- ۱۳ - ص ۴۱۷ - ۴۱۸
- ۱۴ - ص ۴۱۲
- ۱۵ - ص ۱۶
- ۱۶ - ص ۵
- ۱۷ - ص ۶
- ۱۸ - بنگرید به: ص ۱۶۲، چاپ محمد احمد عبدالعزیز، بیروت، ۱۴۰۹/ق/۱۹۸۹م
- ۱۹ - الکامل، ج ۱۰، ص ۳۹۲
- ۲۰ - نک: معجم البلدان یاقوت، ج ۱، ص ۴۲۵
- ۲۱ - ج ۴، ص ۳۳
- ۲۲ - نک: سمعانی، الانساب، ج ۴، ص ۶۵؛ یاقوت، ج ۴، ص ۳۳
- ۲۳ - ص ۵۱۸ - ۵۱۹
- ۲۴ - درباره بُشت / بُشت؛ نیز بنگرید به: استاد دکتر پورجوادی، زندگی و آثار شیخ ابوالحسن بستنی، ص ۲۴ - ۳۱؛ نیز: مقاله بستنی - ابوالحسن، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، از استاد نجیب مایل هروی، ج ۱۲، ص ۱۲۲؛ کتاب بولت درباره نیشابور، ص ۱۴۱؛ نیز: مدخل ترشیز در دانشنامه جهان اسلام، جلد ۷؛ درباره این ناحیه و ریشه تاریخی این نامها و احوال تاریخی و اهمیت این ناحیه در تاریخ، نیز بنگرید به: تعلیقات اسرار التوحید، ج ۲، ص ۷۳۴ - ۵؛ تاریخ نیشابور چاپ استاد دکتر شفیعی کدکنی، ص ۲۸۶ - ۲۸۷
- ۲۵ - بنگرید به: یاقوت، ج ۴، ص ۳۴
- ۲۶ - بنگرید به: فرج المهموم ابن طاووس، ص ۲۲؛ کلبرگ، ص ۳۷۴ - ۳۷۵
- ۲۷ - برای او بنگرید به: مقاله اخو تبوک در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی
- ۲۸ - ۷، ص ۹۷ - ۹۸
- ۲۹ - برای او بنگرید به: مقاله «ابوطاهر طرسوسی» در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی که اصلاً به این احتمال نپرداخته است؛ نیز بنگرید به: مقدمه آقای حسین اسماعیلی بر چاپ چهار جلدی اخیر کتاب ابومسلم نامه
- ۳۰ - برای مثال در ص ۴۰۳
- ۳۱ - بنگرید به: ص ۴۰۸
- ۳۲ - ص ۲۷۰
- ۳۳ - ص ۲۷۸
- ۳۴ - برای دو جایی نیز بنگرید به: ص ۲۷۹ و ۳۴۵
- ۳۵ - ص ۱۰۲ - ۱۰۳
- ۳۶ - ص ۲۷۹
- ۳۷ - مانند ص ۱۵۵
- ۳۸ - مانند ص ۲۷۹
- ۳۹ - مانند ص ۱۵۰
- ۴۰ - مانند ص ۸۵
- ۴۱ - ص ۲۳۱
- ۴۲ - ص ۲۷۹
- ۴۳ - ص ۱۷
- ۴۴ - ص ۴۲۲
- ۴۵ - درباره او بنگرید به: مدخل «ابوزید بلخی» در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی
- ۴۶ - بنگرید به: ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۸۳ - ۱۸۴
- ۴۷ - مانند: کتاب أسماء الله و صفاته، کتاب عصمة الأنبياء، کتاب نظم القرآن، کتاب تفسیر الفاتحة والحروف المقطعة فی أوائل السور؛ کمال الدین؛ بیان وجوه الحکمة فی الأوامر والنواهی الشرعية یا کتاب الإبانة عن علل الدیانة
- ۴۸ - یاقوت، معجم الادباء، ج ۳، ص ۷۳ - ۷۴
- ۴۹ - بنگرید به: الامتاع و المؤانسة، ج ۲، ص ۱۵
- ۵۰ - بنگرید به: ابن ندیم، ص ۱۵۳
- ۵۱ - بنگرید به: یاقوت، معجم الادباء، ج ۳، ص ۸۰
- ۵۲ - در مورد تفسیر ابو زید، نیز بنگرید به: ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۸۳ - ۱۸۴
- ۵۳ - بنگرید به: ابو حیان توحیدی، الامتاع و المؤانسة، ج ۲، ص ۳۸ - ۳۹
- ۵۴ - بنگرید به: یاقوت، معجم الادباء، ج ۳، ص ۷۷ - ۷۸
- ۵۵ - درباره طریثی، بنگرید به: ص ۳۸۵ - ۳۹۰
- ۵۶ - ص ۶